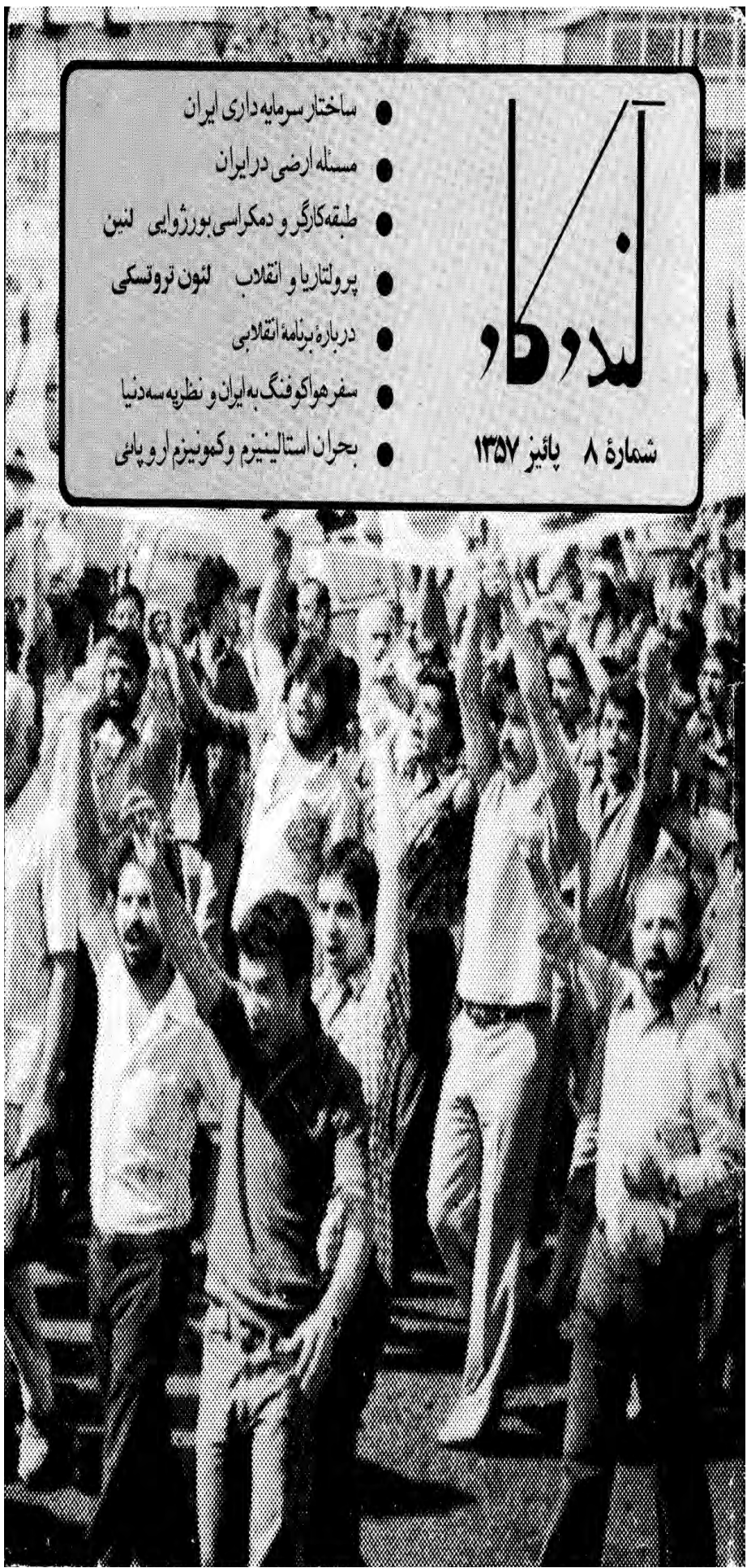




- ساختار سرمایه داری ایران
- مسئله ارضی در ایران
- طبقه کارگر و دموکراسی بورژوازی لندن
- پرولتاریا و انقلاب لندن تروتسکی
- درباره برنامه انقلابی
- سفر هواکوفنگ به ایران و نظریه سه دنیا
- بحران استالینیزم و کمونیزم اروپایی

شماره ۸ پائیز ۱۳۵۷





با ترکیب بحران نظام امپریالیستی و بحران استالینیزم انشعاباً و شکل بندی های جدیدی در جنبش جهانی کمونیستی در حال تکون است. یکی از مهمترین این انشعابات اخیر در احزاب کمونیست است که به کمونیزم اروپائی شهرت یافته اند. دو مقاله زیر به تجزیه و تحلیل ریشه های تاریخی و مسائل و بحث های کنونی این احزاب اختصاصی دارند. کندوکاو

بحران استالینیزم و کمونیزم اروپائی

استالینیزم

انقلاب جهانی سوسیالیستی از ضعیف ترین حلقه زنجیر امپریالیستی در جنگ جهانی اول یعنی از روسیه عقب مانده آغاز گشت. تفاد های انفجار پذیر جامعه، تزاری در جنگ جهانی اول به نهایت شدت و حدت خود رسید و شرایط عینی برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی تحت رهبری حزب بلشویک فراهم شد. اما انقلاب روسیه تنها بعزله، پیش درآمد انقلاب اروپا قابل تصور بود. از نظر بلشویکها انقلاب روسیه نیروی محرک انقلاب در اروپا بشمار می رفت و انقلاب اروپا شرط مبرم برای پیشروی انقلاب در روسیه. بدون گسترش انقلاب در اروپا روسیه عقب مانده قادر به ساختن سوسیالیزم نبود. اگر چه متعاقب انقلاب اکثر دیری نپایید که شرایط انقلابی در آلمان بارور شد و مبارزات انقلابی توده ای در اروپا شعله ور گشت ولیکن خیانت احزاب سوسیال دمکرات که نقش حفظ سلطه سرمایه داری و سرکوب جنبش انقلابی را از عهده دار شدند چشم انداز گسترش سریع انقلاب اکثر را از میان برد. اوضاع نامناسبی که پس از خاتمه جنگ داخلی در روسیه بوجود آمد بتدریج فرآیند سیاسی جدیدی را پدید آورد. اگر چه سرمایه داری احیا شد ولیکن انزوای انقلاب و از میان رفتن بهترین پیشگامان طبقه کارگر در جنگ داخلی و شرایط اسف بار فقر، قحطی، رکود و عقب ماندگی اقتصادی موجب سرخوردگی، انفعال و غیر سیاسی شدن توده ها گشت. بوروکراتیزه شدن دولت شوروی که بصورت از میان رفتن کنترل دمکراتیک کارگری در شوراهای، جدائی و استقلال هر چه بیشتر دستگاه دولتی از طبقه کارگر و شکل گیری قشر ممتازی متشکل از کارگردانان امور اداری و اقتصادی ظاهر شد. برآیند مستقیم تشدید انفعال سیاسی توده ها در طی دهه ۱۹۲۰ بود. بوروکراسی از طریق کنترل تولید افزونه اجتماعی امتیازات مادی ویژه ای را صاحب می شد و بدین وسیله دامنه نفوذش در همه سطوح اقتصادی و سیاسی گسترش یافت. مبارزه پیگیری در داخل حزب توسط لنین و سپس اپوزیسیون چپ علیه سیاستهای جناح استالین که از لحاظ عینی بیانگر منافع بوروکراسی بود صورت پذیرفت ولیکن تثبیت شرایط انزوای انقلاب (بخصوص شکست انقلاب دوم چین و پیروزی فاشیزم در آلمان) و انفعال روز افزون طبقه کارگر و بوروکراتیزه شدن پایه های حزب سرانجام به شکست اپوزیسیون چپ و تسلط کامل بوروکراسی در حزب کمونیست منجر شد.

کمونیزم اروپائی عنوان گزاشی است که طی دهه ۷۰ در احزاب توده ای کمونیست کشورهای سرمایه داری شکل یافته و پس از یک سلسله کشمکشهای سیاسی و انشعابات سازمانی هم اکنون بصورت جریان غالب سیاسی در این احزاب در آمده است. کمونیزم اروپائی بهیچوجه پدیده ای اروپائی نیست. افزون بر احزاب کمونیست ایتالیا، فرانسه، اسپانیا، بریتانیا و سوئد، برخی از احزاب غیر اروپائی چون حزب کمونیست ژاپن، استرالیا و مکزیک در زمره احزاب کمونیست اروپائی بشمار می روند. در مقابل آنها احزاب کوچکتری که فاقد پایه های وسیع توده ای هستند مانند حزب توده و حزب کمونیست آمریکا و پرتغال، گامکان بصورت احزاب سنتی استالینیستی باقی مانده اند. وجه مشترک احزاب کمونیست اروپائی در برابر گرایش سنتی استالینیستی در دو جهت گیری کلی خلاصه می شود:

۱- برخلاف گرایش سنتی استالینیستی که همواره و در همه شرایط تابع بی چون و چرای سیاست حزب کمونیست شوروی بوده است، احزاب کمونیست اروپائی در پرتو تئوری سوسیالیزم در یک کشور داعی راه ملی به سوسیالیزم و استقلال سیاسی از کرملین می باشند و تحت فشار مبارزه طبقاتی برخی از اشکال اختناق موجود در شوروی و کشورهای اروپائی شرقی را مورد انتقاد علنی قرار می دهند.

۲- کمونیزم اروپائی با رد مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا و بنا بر تأیید سیاست گذار سلامت آمیز به سوسیالیزم پراتیک سازش طبقاتی احزاب کمونیست را پس از سالها در سطح برنامه نیز فرموله کرده است.

فراسوی این وجه مشترک، احزاب کمونیست اروپائی بهیچوجه گرایش همگونی را تشکیل نمی دهند و هر کدام بنا به شرایط ملی خود دارای سیاستهای ویژه و متفاوت هستند. کمونیزم اروپائی که ریشه های تاریخی اش در تئوری سوسیالیزم در یک کشور و در سیاست "جبهه خلق" احزاب استالینیستی است برآیند اجتناب ناپذیر منطق درونی نظام استالینیستی و بیانگر اضمحلال سیاسی و ایدئولوژیک احزاب کمونیست در شرایط تشدید بحران استالینیزم و تشدید تضاد های طبقاتی در کشورهای سرمایه داری غرب است. شناخت کامل این پدیده تنها با بررسی دلایل پیدایش و از هم پاشی جنبش استالینیستی و بررسی شرایط کنونی مبارزه طبقاتی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری میسر است.

بورکراسی استالینیستی با حفظ مالکیت اشتراکی بر وسایل تولید پایه‌های قدرت خود را از طریق انهدام کامل دیکتاتوری کارگری، سرکوب همه حقوق دموکراتیک و تبدیل حزب کمونیست و شوراهای کارگری به ابزاری جهت حفظ قدرت و منافع بورکراسی تثبیت کرد. پدیده استالینیزم بدین ترتیب بصورت نظام یکپارچه و کنترل مطلق که بورکراسی بردستگاه دولتی، اقتصاد و جامعه شوروی اعمال می‌کرد وجود آمد.

سوسیالیزم در يك کشور

با انحطاط بورکراتیک دولت شوروی بین الملل سوم که پس از اضمحلال کامل بین الملل دوم در جنگ جهانی اول، به عنوان نیروی رهبری انقلاب جهانی تشکیل شده بود به ابزاری جهت حفظ منافع بورکراسی شوروی در سطح جهانی تبدیل شد. بورکراسی استالینیستی با استفاده از تشکیلات مرکزی بین الملل و از طریق تصفیه‌های سازمانی و با استفاده از نفوذ مادی خود، احزاب کمونیست را مهره‌های مطیع سیاست خود در سازش با سرمایه داری جهانی کرد. وزنه و نفوذ این احزاب در جنبش‌های کارگری بشکل نیروی در آمد که جهت اعمال فشار بر طبقات حاکمه برای تسهیل دیپلماسی کرملین بکار می‌رفت. در جنبش کارگری استالینیزم عنوان گرایش شد که سیاست خود را در مبارزه طبقاتی تابع منافع بورکراسی شوروی قرار می‌داد.

تئوری سوسیالیزم در يك کشور که پس از مرگ لنین بتدریج تئوری رسمی همه احزاب بین الملل سوم شد در تجدید سازماندهی و جهت‌گیری جدید بین الملل نقش عمده‌ای را ایفا کرد. بنا به این تئوری اتحاد شوروی بخودی خود واجد شرایط لازم و کافی برای ساختن جامعه سوسیالیستی است و اگر از دخالت نظامی و اعمال فشار سیاسی و اقتصادی قدرتهای امپریالیستی مصون باشد بدون پیروزی انقلاب در کشورهای پیشرفته صنعتی قادر به ساختن جامعه سوسیالیستی در مرزهای خود خواهد بود. با تأیید این تئوری نقش احزاب کمونیست دیگر پیشبرد انقلاب در بخش‌های مختلف انقلاب جهانی بشمار نمی‌رفت. اکنون وظیفه اساسی آنها تبعیت از نیازهای دیپلماتیک کرملین جهت تسهیل ساختن سوسیالیزم در شوروی بود. و از آنجا که انقلاب جهانی برآیند دراز مدت طبقه اقتصادی و سیاسی شوروی بر امپریالیزم محسوب می‌شده لذا مبارزه طبقاتی در همه جا می‌باید تابع فاشد ساختن سوسیالیزم در شوروی قرار می‌گرفت. در عمل تئوری سوسیالیزم در يك کشور ابزار توجیه مقام فرماندهی حزب کمونیست شوروی در بین الملل بود و آموزش لازم را به کادرهای احزاب کمونیست برای پذیرش سیاستها، مانورها و گردش‌های چپ و راست کرملین می‌داد.

بورکراسی استالینیستی، از آنجا که فاقد هرگونه ماهیت مستقل طبقاتی است، ناگزیر منافع مادی و سیاستهای سازشکارانه خود را با تجدید نظرگرائی در تئوریهای مارکسیستی و تحسین پوشش ایدئولوژیهای شبه مارکسیستی پنهان می‌کند. تئوری سوسیالیزم در يك کشور پایه ایدئولوژیک استالینیزم و اساساً بیانگر ماهیت محافظه کارانه بورکراسی شوروی است. براتیک ناشی از این تئوری در تضاد با شالوده‌های عینی بین الملل که بر اساس واقعیت انقلاب جهانی و رابطه دیالکتیک مابین دفاع از دولت شوروی و پیشبرد انقلاب در سایر بخش‌های مبارزه طبقاتی پایه‌گذاری شده بود قرار می‌گرفت و در دراز مدت از هم پاشی بین الملل کمونیست را اجتناب ناپذیر می‌کرد.

هر چند که در آغاز بورکراسی‌های احزاب کمونیست همه از لحاظ مادی و سیاسی به بورکراسی شوروی وابسته بودند و از سیاستهای کرملین تبعیت می‌کردند ولیکن در دراز مدت آنها با کسب نفوذ و پایه در جنبش‌های توده‌ای کشورهای خود صاحب منافع

مادی و سیاسی مستقلی می‌شدند که در بسیاری از موارد با منافع بورکراسی شوروی در تضاد قرار می‌گرفت. تأیید سیاست سوسیالیزم در يك کشور امکان آن را در برداشت که در شرایطی معین احزاب کمونیست با پیروی از "راه ملی به سوسیالیزم" از مدار سلطه سیاست‌های کرملین که بگونه‌ای روزافزون نه تنها با منافع طبقه کارگر بلکه با منافع تشکیلات بورکراتیک این احزاب نیز تضاد پیدا می‌کرد خارج شوند. زیرا بقول تروتسکی "اگر امکان تحقق سوسیالیزم در يك کشور اصلاً موجود باشد، آنگاه این تئوری را می‌توان نه تنها بعد از تسخیر قدرت بلکه حتی قبل از آن نیز باور داشت. اگر سوسیالیزم در چارچوب مرزهای ملی روسیه عقب مانده قابل تحقق باشد دلایل بیشتری وجود خواهد داشت که در آلمان پیشرفته نیز تحقق پذیر باشد. فردا رهبران حزب کمونیست آلمان اقدام به تبلیغ این تئوری خواهند کرد... پس فردا نوبت حزب کمونیست فرانسه خواهد رسید. و این آغاز از هم پاشی کمینترن در جهت سوسیالیسم پاتریوتیزم خواهد بود."

تبعیت بی چون و چرای احزاب کمونیست از بورکراسی شوروی تنها در شرایط تسلط مطلق سیاسی و مادی حزب کمونیست شوروی بر بین الملل می‌توانست ادامه یابد، شرایطی که راهی جز فراموشی برای احزاب کمونیست باقی نمی‌گذاشت. پیروزی انقلاب چین و یوگسلاوی پس از جنگ جهانی دوم شرایط منور را تغییر داد و گرایشهای گریز از مرکز را در نظام استالینیستی تقویت کرد. دیری نپائید که نظام یکپارچه استالینیستی در هم فرو ریخت و نظامی چند مرکزی جای آنرا گرفت. ریشه از هم پاشی بین الملل کمونیست که رسماً توسط استالین در ۱۹۴۳ به عنوان هدیه‌ای به کشورهای "دموکراتیک" امپریالیستی منحل شد (ریشه تاریخی کمونیسم اروپائی از همان آغاز در تئوری سوسیالیزم در يك کشور مستتر بود.

سیاست سازش طبقاتی (جبهه خلق)

بورکراسی استالینیستی شوروی ماهیتی دوگانه دارد. از یکسو چون متکی بر مالکیت جمعی بر وسایل تولید است از نظام اشتراکی در شوروی در مقابل قدرتهای امپریالیستی دفاع می‌کند. از سوی دیگر چون موقعیت ممتاز و قدرت خود را در اثر انزوای انقلاب و انفعال سیاسی توده‌های شوروی بدست آورده است در حفظ و تثبیت این شرایط می‌کوشد.

سیاست همزیستی مسالمت آمیز با امپریالیزم از این دوگانگی بورکراسی ناشی می‌شود و بیانگر منافع محافظه کارانه است. از آنجا که پیشرفت انقلاب جهانی قادرست برولتاریای شوروی را بار دیگر به تحریک سیاسی درآورد و پایه‌های قدرت بورکراتیک را متزلزل گرداند بورکراسی استالینیستی به سیاست سازش با امپریالیزم برای تقسیم جهان به نواحی مختلف نفوذ سیاسی روسی آورد و احزاب کمونیست را به حفظ شرایط موجود از طریق اعمال فشار بر بورژوازی و مهار کردن مبارزات انقلابی توده‌ای موظف می‌کند.

کنگره هفتم بین الملل در ۱۹۳۵ بر استراتژی سازش طبقاتی مهر تأیید نهاد. بورکراسی شوروی که با پیروزی هیپلر در آلمان به وحشت افتاده بود جهت مقابله با فاشیسم احزاب کمونیست را به ائتلاف با بخشهای "مترقی" و "دموکراتیک" امپریالیزم (جبهه خلق)، شرکت در حکومت‌های بورژوائی و کنار گذاشتن برنامه مبارزه مستقل انقلابی فرا خواند. سیاست جبهه خلق که محور اصلی برنامه استالینیزم در مبارزه طبقاتی بوده است در همه موارد (انقلاب دوم چین، جنگ داخلی اسپانیا...) به انقحام تضعیف و سرکوب بی دریی مبارزات انقلابی طبقه کارگر و به سردی گمی و سر خوردگی توده‌های مبارز منجر شده است و در شرایط تشدید تضاد های طبقاتی تناسب نیروها را جهت ضربه نهائی از ارتجاع آماده کرده است. صرف نظر از چرخش چپ برخی از

احزاب کمونیست در سالهای ۱۹۴۱-۱۹۴۹ (بدنبال معاهده استالین - هیتر) و سالهای ۱۹۴۹-۱۹۶۹ (جنگ کره) که در پی روی از سیاست کرملین صورت گرفت استراتژی کلی احزاب استالینیست از زمان تأیید سیاست جبهه خلق به بعد، مانند استراتژی احزاب سوسیال دیموکرات فریبستی و ضد انقلابی بوده است *

اگر چه اتخاذ سیاست جبهه خلق توسط احزاب کمونیست در تبعیت کامل از کرملین و در شرایط وابستگی مادی و سیاسی این احزاب به بورکراسی شوروی صورت گرفت ولیکن پی روی از این سیاست فرآیند مستقلی را به همراه داشت که بعدها از کنترول کرملین نیز خارج شد. همانطور که تئوری سوسیالیسم در یک کشور ریشه طی گزینی احزاب کمونیست است سیاست جبهه خلق نیز ریشه سوسیال دیموکراتیزه شدن آنها را تشکیل می دهد. پراتیک فریبستی و سمت گیری پارلمانی در دراز مدت تشکیلات احزاب کمونیست را بیشتر و بیشتر در جامعه بورژوازی انگیزه می کرد. گسترش وزن این احزاب در نهاد های بورژوا - دیموکراتیک - پیروزی در کسب کرسی های پارلمانی، شرکت در حکومت های بورژوازی و اشغال روز افزون مناصب عالی رتبه در اتحادیه ها و سازمانهای تسودای - امتیازات مادی سرشاری را برای احزاب کمونیست بوجود می آورد. انباشت این امتیازات منافع مادی مستقلی را شکل می داد. بالا رفتن از پلکان دولت بورژوازی که ابتدا ابزار کسب نفوذ این احزاب جهت اعمال فشار بر طبقات حاکمه برای تسهیل دیپلماسی کرملین بود بتدریج منطبق مستقلی پیدا می کرد و به استراتژی مستقلی برای حفظ و گسترش منافع مادی تشکیلات حزبی تبدیل می شد. این وابستگی روز افزون به دستگاه بورژوازی روند سوسیال دیموکراتیزه شدن احزاب کمونیست را تقویت می کرد و امکان سرپیچی از بورکراسی شوروی را در مواردی که منافع [بورژوا - دیموکراتیک] این احزاب در تضاد با سیاستهای کرملین قرار می گرفت بوجود می آورد. حتی در دهه ۱۹۳۰ می توان اشکالی از این نافرمانی ها را نام برد. برای نمونه، در سال ۱۹۳۹ بخش مهمی از نمایندگان پارلمانی حزب کمونیست فرانسه و از جمله چند تن از اعضای کمیته سیاسی حزب با اعتقاد پیمان استالین - هیتر مخالفت کرده و برخی از آنها به اردوگاه بورژوازی پیوستند. چرخش های چپ کمینتن در سالهای ۱۹۴۱-۱۹۳۹ و سالهای ۱۹۴۹-۱۹۵۳ نیز ضربات مهمی بر پیکر احزاب توده ای کمونیست وارد آورد که به قیمت تضعیف پایه های توده ای آنها تمام شد *

با وجود همه این فشارها احزاب کمونیست در مجموع عواملی مطیع سیاست کرملین در چرخش های مذکور باقی ماندند زیرا هنوز از لحاظ مادی، سیاسی و ایدئولوژیک به تنها حزب کمونیستی که بر مسند قدرت سیاسی قرار داشت وابسته بود. عضو گیری این احزاب کماکان بر اساس پیوند مادی و سیاسی آنها با کرملین و نظام ولای حزب کمونیست شوروی و کیش شخصیت استالین " رهبر کبیر پرولتاریای جهان " صورت می گرفت. کادرهای سازمان جمعیت از چرخش های سیاست استالین را همسنگی با انقلاب اکثر و دفاع از آنها دولت کارگری موجود در مقابل فاشیسم و ارتجاع تلقی می کردند *

بحران استالینیزم

در سالهای ۱۹۴۵-۱۹۴۸ استالینیزم بنحایه نظام حکومتی بورکراسی شوروی ابعاد جدیدی یافت و به اوج نفوذ و اقتدار خود رسید. بورکراسی شوروی پس از مدتی تردید و تاخیر روابط سرمایه - داری را در کشورهای اروپای شرقی بشیوه بورکراتیک - نظامی واژگون ساخت و در حالیکه از شکل و تحرک توده ها جلوگیری می کرد دستگاه بورکراتیکی مشابه با دولت شوروی در این کشورها بوجود

آورد که تحت انقیاد و کنترول مستقیم کرملین قرار گرفت. ولیکن شرایطی که به پیدایش و تثبیت نظام استالینیستی منجر شده بود - شرایط انزوای انقلاب اکثر، شکست های پی در پی طبقه کارگر در سطح جهانی، انفعال سیاسی پرولتاریای شوروی و عقب ماندگی مفرط اقتصادی شوروی - سرعت و با قدمهائی محکم در حال تغییر بود. پیروزی انقلاب یوسلاوی، چین، ویتنام و کوبا، پیشرفت عظیم اقتصادی شوروی، مبارزات ضد بورکراتیک طبقه کارگر در کشورهای اروپای شرقی، تحرک سیاسی پرولتاریای شوروی و اوج گیری مجدد مبارزات انقلابی در کشورهای امپریالیستی هرکدام بنوعی پایه های عینی استالینیزم را تضعیف کردند و بحران فراگیرنده در نظام استالینیستی بوجود آوردند *

بحران استالینیزم که از سال ۱۹۴۸ بعد از یک سوبشکل ناتوانی احزاب کمونیست در کنترول مبارزات توده ای و از سوی دیگر بشکل کشمکشهای ما بین این احزاب نمایان شده است در برگیرنده عوامل بهم پیوسته زیر است:

۱- انشعاب استالین - تیتو (۱۹۴۸) انشعاب مائو - خروشچف (۱۹۶۰)

پیروزی انقلاب چین و یوسلاوی تنها بخاطر سرپیچی مائو و تیتو از سیاستهای استالین، که بنا به سازش های خود با امپریالیسم خواستار حفظ سلطه سرمایه داری در این کشورها بود، ممکن شد. تبعیت از سیاستهای استالین نه تنها به شکست جنبش انقلابی منجر می شد بلکه حکم خودکشی احزاب کمونیست چین و یوسلاوی را نیز همراه داشت. این احزاب ناگزیر سیاستهای مستقلی برای هدایت جنبش توده ای و کسب پیروزی نهائی اتخاذ کردند و از این طریق پایه های مادی و سیاسی مستقلی از کرملین بدست آوردند. اگر چه آنها هیچگاه از دایره ایدئولوژی استالینیستی خارج نشدند و خود سیستمهای بورکراتیک مشابهی در چین و یوسلاوی سازمان دادند ولیکن بخاطر نقش شان در انقلاب اعتبار و نفوذ عظیمی پیدا کردند. تا جاییکه در انتظار توده ها پیروزی انقلاب و دستاورد های آن نتیجه سیاستهای مستقل رهبری این احزاب بشمار می رفت و نه برآمد دخالتهای نظامی یا سیاسی رهبری شوروی. از این طریق احزاب چین و یوسلاوی بر خلاف احزاب کمونیست اروپای شرقی که از لحاظ مادی و سیاسی سراپا به سکو وابسته بودند، استقلال سیاسی نیرومندی کسب کردند، بطوریکه کوششهای کرملین جهت انقیاد یا تعویض رهبری این احزاب در تضاد با پایه های مادی و سیاسی آنها قرار گرفت و از اینرو به شکست محکوم شد. انشعاب استالین - تیتو در ۱۹۴۸ (انشعاب خروشچف - مائو در ۱۹۶۰ شکافهای عمیقی در نظام استالینیستی بوجود آورد و گرایشهای ریز از مرکز را در آن تقویت کرد. احزاب چین و یوسلاوی هرکدام راه مستقل خود را به سوسیالیسم در پیش گرفتند و فرآیند از هم پاشی و تجزیه نظام استالینیستی به مجموعه ای از احزاب کمونیست - ملی آغاز شد *

۲- بحران سیاسی بورکراسی شوروی در کشورهای اروپای شرقی

اوج گیری مبارزات توده ای علیه نظام بورکراتیک در این کشورها و افتراق روز افزون منافع بورکراسی های ملی که برای حفظ سلطه بورکراتیک خود در شرایط متفاوت ملی از سیاست های مختلف و گاه متضاد پیروی می کنند منجر به تحولات عظیم اجتماعی و بحرانها و شکافهای عمیقی در احزاب کمونیست کشورهای بلوک شرق شده است (آلمان شرقی در ۱۹۵۳، مجارستان و لهستان در ۱۹۵۶، چکسلواکی در سال ۱۹۶۸، لهستان در ۱۹۷۰ و ۱۹۷۶) ساختار ضعیف تر دستگاه بورکراتیک در این کشورها و تحرک بیشتر طبقه کارگر که بر خلاف پرولتاریای شوروی هیچگاه با ابعاد اختناق استالینیستی دهه ۳۰ سرکوب نشده است پایه های قدرت بورکراسی را چنان سست می کند که در شرایط بحرانی کرملین تنها با مداخله نظامی قادر به تثبیت نظام بورکراتیک است. (مجارستان ۱۹۵۶، چکسلواکی ۱۹۶۸) *

۳- تأثیر اشعاب تیتو - استالین و مائو- خروشچف در احزاب کمونیست اروپای شرقی * برخی از این بورکراسی‌ها (به‌ویژه در رومانی و آلبانی) توانستند با استفاده از تضاد های یکن ، مسکو و یلگراد استقلالی نسبی از کرملین بدست آورند * نظام چند مرکزی جدید فضای مانور بیشتری به احزاب کمونیست می‌داد *

۴- استالین زدائی در اتحاد شوروی
بیشرفت عظیم اقتصادی شوروی پس از جنگ جهانی دوم نیازها تکنیکی و اداری جدیدی را ایجاد می‌کرد * پس از مرگ استالین حفظ نظام شدیداً متمرکز پلیسی - سیاسی دوران استالین بصرای بورکراسی شوروی در دراز مدت غیر معقولانه می‌نمود * اقدامات و اصلاحاتی جهت کاهش تمرکز اقتصادی و سیاسی و گسترش پایه های قدرت در میان لایه های بالای بورکراسی صورت گرفت * بورکراسی استالینیستی برای حفظ سلطه خود در مقابل مبارزات و اعتراضات ضد بورکراتیک و در شرایط بیداری روز افزون طبقه کارگر ناگزیر به دادن امتیازاتی شد * ولیکن تحدید ترور و اختناق وحشیانه دوران استالین و فرآیند استالین زدائی که در کنگره ۲۰ حزب کمونیست شوروی با انتقاد خروشچف به کیش شخصیت استالین و به برخی از جنایات فجیع او آغاز شد نه تنها نتوانست از مبارزات روشنفکران ، دانشجویان ، اقلیت های ملی و کارگران علیه بورکراسی جلوگیری کند بلکه با رد مقام رهبری گذشته حزب اعتبار بورکراسی شوروی را در مجموع بشدت کاهش داد و فضای بیشتری برای مبارزات ضد بورکراتیک گشود * مبارزات ضد بورکراتیک در اروپای شرقی نیز در رادیکالیزه کردن توده های شوروی سهم مؤثری داشته است *

۵- تضعیف نفوذ کرملین در احزاب کمونیست کشورهای سرمایه داری *
فرآیند استالین زدائی در شوروی و اعاده حیثیت از تیتو در ۱۹۵۵ افسانه لغزش ناپذیری استالینیزم را در نظر کاردها و مبارزین احزاب کمونیست باطل کرد * قیام های ضد بورکراتیک کارگری در اروپای شرقی ، اشعاب مائو- خروشچف در ۱۹۶۰ و مداخله نظامی شوروی در چکسلواکی در ۱۹۶۸ و ناچیزی کمک های شوروی به انقلاب ویتنام اعتبار مسکو را بخوابه " مرکز رهبری انقلاب جهانی " برای پیشگامان طبقه کارگر در سطح جهانی از میان برد * تحت فشار آگاهی این پیشگامان بسیاری از احزاب کمونیست کشورهای سرمایه داری مداخله نظامی شوروی در چکسلواکی را محکوم کردند *

۶- تأثیر انقلاب کوبا در کاردهای احزاب کمونیست (بویژه در آمریکا لاتین) *

انقلاب کوبا در عمل ثابت کرد که پیروزی انقلاب توسط رهبریهایی که ریشه ایدئولوژیکی استالینیستی ندارند ممکن است * چه گوارا با تأکید لزوم گسترش انقلاب برای دفاع از کوبا مثال ارزنده ای در مقابل تئوری سوسیالیزم در یک کشور برای مبارزان احزاب کمونیست برجا نهاد *

کمونیزم اروپایی

پیدایش کمونیزم اروپایی که بلوکه ای جدا ناشدنی با عوامل فوق پیوسته است ابعاد بحران استالینیزم را به احزاب کمونیست کشورهای سرمایه داری نیز گسترش داده است و مرحله جدیدی از گرایشهای کریز از مرکز در جهت ملی گرائی احزاب کمونیست را آغاز کرده است *

در سالهای گذشته احزاب توده ای کمونیست با تبلیغ راه ملی به سوسیالیزم و بر اساس استراتژی رفرمیستی شان پایه های مادی و سیاسی مستقلی بدست آورده اند که تکیه گاه شان را در مقابل فشارهای مسکو تشکیل می دهد * این احزاب شیوه عضوگیری و آموزش کاردهای خود را بیشتر و بیشتر بر پایه سیاستهای ملی و

مستقل خود قرار داده اند تا بر پایه " اتوریته آهنین رهبری کرملین " که از نظر پیشگامان پرولتاریا اعتبارش بسیار کاهش یافته است * برخلاف دهه های ۳۰، ۴۰ و ۱۹۵۰ آنها دیگر تابع بی چون و چرای سیاست های بورکراسی شوروی نیستند و خط مشی شان در درجه اول بیانگر منافع مادی و سیاسی سازمانهای خودشان است * کرملین نیز دیگر قادر به اعمال اتوریته بر این احزاب، تعیین سیاست و یا تعویض رهبری شان نیست و ناچار به قبول استقلال سیاسی آنهاست *

۱- انتقاد ملی کمونیزم اروپایی از اختناق استالینیستی در شوروی و کشورهای اروپای شرقی ، که با محکوم کردن مداخله نظامی شوروی در چکسلواکی (۱۹۶۸) آغاز شد ، و ارزیابی انتقادی اش از تاریخ گذشته اتحاد شوروی و طرفداری اش از نظام چند حزبی در اروپای غربی همه عمدتاً با تاز باز شد آگاهی ضد بورکراتیک پیشگامان طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری است که برخلاف دهه های ۳۰، ۴۰ و ۵۰ هم اکنون تحت تاثیر بحران استالینیزم کم و بیش به انحطاط بورکراتیک دولت شوروی و به جنایات استالینیزم واقف شده اند * در این شرایط احزاب توده ای کمونیست برای حفظ پایه های توده ای خود در طبقه کارگر و بصرای کسب پیروزی های انتخاباتی ناگزیرند خود را از اجحافات استالینیستی مبرا کرده و تصویر دموکراتیکی در مواضع خود ارائه دهند * ولیکن انتقاد آنان از شرایط خفقان در شوروی و کشورهای اروپای شرقی بسیار محدود است (بهیچوجه از نظام چند حزبی و از انتقال قدرت بدست شورا های کارگران دفاع نمی کنند) زیرا نه می خواهند کرملین را بیش از اندازه تحریک کنند و نه می توانند نظامی را که خود درگذشته بر آن صحنه می نهاده اند یکسر رد کنند * نظام بورکراتیک داخل احزاب کمونیست اروپایی خود محدودیت شدیدی بر انتقاد آنان از دستگاه خفقان کشورهای کارگری قرار می دهد *

۲- استقلال سیاسی کمونیزم اروپایی از مسکو با استقلال سیاسی احزاب چین و یوگسلاوی که پس از تسخیر قدرت دولتی از کرملین اشعاب کرده اند تفاوت کیفی مهمی دارد * خصوصیت برجسته کمونیزم اروپایی روند سوسیال دموکراتیزه شدن آن است * البته استراتژی رفرمیستی احزاب کمونیست بهیچوجه پدیده جدیدی نیست * این احزاب سالهاست که با پراتیک رفرمیستی خود در عمل از سلطه سرمایه دفاع کرده اند و بارها در شرایط بحران انقلابی نظام سرمایه داری را از خطر نابودی نجات داده اند * از این نظر ، تأیید سیاست گذار مسالمت آمیز به سوسیالیزم و رد لزوم دیکتاتوری پرولتاریا در سطح برنامه سرانجام تضاد مابین پراتیک روزمره رفرمیستی و برنامه سنتی این احزاب را حل کرده و برنامه را با پراتیک روزانه منطبق نموده است *

با این همه رد لینینیزم و تأیید استراتژی رفرمیستی در سطح برنامه نشانگر مرحله جدیدی از رفرمیزم احزاب کمونیست است که ناشی از تعمیق روند سوسیال دموکراتیزه شدن آنها در دهه های ۷۰ و ۸۰ می باشد * برخلاف دهه های ۳۰، ۴۰ و ۵۰ که پراتیک رفرمیستی احزاب کمونیست گاه و بیگاه جای خود را به سیاستهای چپ گرایانه ای متناسب با چرخش های چپ کرملین می داد ، از پیمان جنگ سرد تا کنون استراتژی این احزاب در انطباق کامل با سیاست همزیستی مسالمت آمیز مسکو یکسر رفرمیستی و بدون هرگونه چرخش چپی بوده است * برخلاف کاردهای دوران گذشته که در جنبش ضد فاشیزم مبارزه کرده بودند و همواره آماده بی روی از زنگارگشایی

چپ کرپین بخایه " فرمانده انقلاب جهانی " بودند ، کادرهای نسل فعلی احزاب کمونیست در طی ۲۰ سال اخیر از دایره فعالیت های انتخاباتی پارلمانی و سندیکائی خارج نشده اند . آموزش کادرها و شیوه عضو گیری در این احزاب تماماً بر اساس استراتژی رفرمیستی - پارلمانی استوار بوده است . افزون بر این تشکیلات عظیم آنها در دوره اخیر بیشتر و بیشتر در نهاد های بورژوا - دمکراتیک انظره شده و از این طریق منافع مادی سرشاری را پیدا نموده است . همه این عوامل امروزه پایه های مادی و سیاسی این احزاب را بیش از پیش به جامعه بورژواکسی وابسته کرده است .

تجدید نظرگرائی کمونیزم اروپائی را می باید در رابطه با این فرآیند که بسیار مشابه با روند رفرمیست شدن احزاب سوسیال دمکرات در سالهای قبل از جنگ جهانی اول است بررسی نمود . برخلاف سال ۱۹۳۵ ، انگیزه این گردش به راست دفاع بی قید و شرط از منافع بورکراسی شوروی نیست . هدف اساسی گسترش پایه های توده ای در میان اقشار متوسط لیبرال ، بهبود شرایط رقابت با سوسیال دمکراسی در انتخابات پارلمانی از طریق تکیه بر آگاهی بورژوائی توده ها و کسب وجهه و اعتبار در مقابل بورژوازی برای شرکت در حکومت های بورژوائی است .

بخاطر تبلیغات بورژوائی و استالینیستی که هر کدام بدلیل خود بدیل جامعه شوروی را در برابر بدیل جامعه غربی قرار می دهند آگاهی از جنایات استالینیزم و رد نظام بورکراتیک در شوروی توسط توده های کشورهای سرمایه داری با پیدا کردن توهمات شدیدی نسبت به نظام بورژوا - دمکراتیک غربی همراه بوده است . کمونیزم اروپائی استراتژی رفرمیستی خود را بر اساس این اوهام قرار می دهد و حفظ نظام پارلمانی (یعنی حفظ سلطه سرمایه داری) را به عنوان شرط لازمی برای جلوگیری از اجفانات استالینیستی مطرح می کند . از این رو روشن است که راست روی احزاب کمونیست اینبار از شرایط موجود در کشورهای سرمایه داری و از منافع سیاسی و مادی تشکیلات وسیع بورکراتیک آنها ناشی می شود و نه از سیاستهای جهانشمول کرپین . بدین ترتیب روند سوسیال دمکراتیزه شدن این احزاب و روند ملی گرائی آنها که اولی نتیجه سالها سازش طبقاتی و دومی برآیند براتیک سوسیالیزم در یک کشور است با پیوندی ناگسستنی همراستا و مکمل یکدیگرند .

باید توجه داشت که گردش به راست کمونیزم اروپائی در شرایط تشدید بحرانها و تضاد های طبقاتی جوامع سرمایه داری غریب صورت می گیرد . در شرایطی که تنها راه بورژوازی برای حل بحران ساختاری اقتصادی (بحران اشباع تولید و تنزل نرخ سود) حمله همه جانبه به دستاورد های طبقه کارگر است (حمله به حقوق دمکراتیک ، کاهش سطح زندگی و گسترش دامنه بی کاری کارگران او) از آنجا که سطح آگاهی ، شکل و مبارزه کارگران در دوره کنونی بر مراتب بالاتر از دوره قبلی است (بطوریکه در برخی از کشورهای اروپائی لاتین مبارزات کارگران و سایر اقشار اجتماعی بحران جامعه بورژوائی را تا سرحد بحران انقلابی پیش برده است) ، بورژوازی برای سرکوب طبقه کارگر و اعمال سیاستهای تزیینی خود ناگزیر بر رهبریهای احزاب رفرمیست تکیه می کند . در چنین شرایطی راست روی احزاب کمونیست نه تنها خیانت به منافع تاریخی طبقاتی پرولتاریاست بلکه بگونه ای اجتناب ناپذیر در جهت خیانت به منافع فوری توده ها خواهد بود .

روند سوسیال دمکراتیزه شدن برخی از احزاب کمونیست تا آنجا پیش رفته است که آنها نه تنها از نظام پارلمانی بلکه همچنین از پلیس و ارتش بورژوازی ، از بازار مشترک دول سرمایه داری اروپا ، از پیمان های نظامی امپریالیستی و از شدیدترین سیاست های تزیینی بورژوازی طبقه کارگر حمایت می کنند .

کمونیست اروپائی تا به آخر ادامه یابد آنها سرانجام پایه مستقل خود را از دست داده به احزاب سوسیال دمکرات تبدیل خواهند شد و در مقابل بورکراسی شوروی کاملاً بصورت عوامل بورژوازی کشور - های خود عمل خواهند کرد . ولیکن باید تاکید شود ، که این تغییر کیفی هنوز رخ نداده است . محدودیتهای زیادی در این راه وجود دارد :

الف - اگر چه سیاستهای داخلی کمونیزم اروپائی همچگونه تقاضات کیفی با سیاستهای احزاب سوسیال دمکرات ندارد ، با اینهمه مواضع ایندو بر سر مسائل جهانی بسیار متفاوتند . احزاب کمونیست اروپائی در مورد اساسی ترین مسائل جهانی (آنکولا ، خاورمیانه ، شاخ آفریقا ، بچ نوتونی) از مواضع کرپین پشتیبانی کرده اند . حمایت آنان از بازار مشترک و ناتو نیز با سیاست همزیستی مسالمت آمیز بورکراسی شوروی کاملاً سازگارست و انتقاد آنان از نظام های بورکراتیک شوروی و کشورهای اروپائی شرقی محدود و از نظر کرپین در مجموع قابل تحمل است . از اینرو احزاب کمونیست اروپائی هنوز مهرهای مهمی را در سیاستهای خارجی کرپین تشکیل می دهند .

ب - مواضع احزاب کمونیست اروپائی هنوز از چار چوب ایدئولوژی استالینیستی فرا گرفته است . در برابر سوسیال دمکراسی آنها ریشه های خود را در انقلاب اکثر فراری می دهند ، به تئوروی سوسیالیزم در یک کشور باور دارند ، " کشورهای سوسیالیستی " به رهبری اتحاد شوروی را اردوگاه پیشرفت بشریت در برابر ارتجاع امپریالیستی می دانند و سیاست " همزیستی مسالمت آمیز " را استراتژی جهانی دوران کنونی می خوانند . و از همه اینها برای متعاض نمودن خود از سوسیال دمکراسی استفاده می کنند !

ج - احزاب کمونیست اروپائی کماکان برخی از پیوندهای مادی خود را با کرپین حفظ کرده و به اشکال غیر مستقیم از بورکراسی شوروی کمک های مالی دریافت می کنند .

وابستگی مادی احزاب توده ای کمونیست به بورژوازی کشورها خود نیز هنوز به درجه وابستگی سوسیال دمکراسی نرسیده است و اگر چه آنها بطور روز افزون مناصب مهمی بر عهده رهبانان اتحادیه ها ، نمایندگان پارلمان ، شهرداران و مدیران صنایع دولتی اشغال می کنند ولیکن هنوز از سوسیال دمکراسی که در سطح مدیریت صنایع خصوصی و بانکها نیز با بورژوازی برخی از کشورهای امپریالیستی همکاری می کند بسیار فاصله دارند .

د - از آنجا که احزاب کمونیست اروپائی تحت فشار رقابت دائم با سوسیال دمکراسی قرار دارند ، لذا بریدن کامل سیاسی و ایدئولوژیک از " اردوگاه سوسیالیستی " برای آنها بجهت حل شدن سیاسی و سازمانی در سوسیال دمکراسی خواهد بود . احزاب کمونیست اروپائی برای حفظ پایه های مستقل خود در اقتدار جازرتز طبقه کارگر ، که هنوز خود را کمونیست و طرفدار انقلاب جهانی می بینند و از این رو سرعت می توانند بخاطر راست روی کمونیزم اروپائی تحت تاثیر نیروهای چپ انقلابی قرار گیرند ، ناچار به متعاض کردن خود از سوسیال دمکراسی از طریق همیستی با انقلاب اکثر و دستاورد های آن می باشند .

تکمل فرآیند سوسیال دمکراتیزه شدن احزاب کمونیست اروپائی و تبدیل آنها به احزاب سوسیال دمکرات مستلزم تغییر و تحولات مهمی در اوضاع جهانی و در تناسب نیروها میان گرایش های مختلف سیاسی است که همراه با انشعابات و گروه بندی های جدیدی در سطح جنبش کارگری خواهد بود .

۴

راست روی احزاب کمونیست با سیاست همزیستی مسالمت آمیز کرپین کاملاً منطبق است و بهیچوجه موجب نگرانی بورکراسی شوروی

گلدوگاوه شماره ۸

۳

روشن است که اگر روند سوسیال دمکراتیزه شدن احزاب

۵۸

که در گذشته نیز بارها این احزاب را به شرکت در حکومت‌های بورژوازی فراخوانده است، نمی‌باشد. تجدید نظرگرائی کمونیسم بورژوازی در برنامه سنتی احزاب کمونیست نیز صرفاً برنامه حزبی را با پراتیک سازش طبقاتی که از کنگره هفتم کمینتن تا بحال توسط مسکو تأیید شده است همراه می‌کند. در واقع اعتراضات و تبلیغات کرملین در این زمینه اساساً نمایشی است. البته این خطر که احزاب کمونیست اروپائی در صورت یک برخورد شدید سیاسی و بایک مقابل نظامی ما بین شوروی و کشورهای سرمایه داری از بورژوازی کشورهای خود دفاع کنند مایه نگرانی کرملین است. ولیکن باید در نظر داشت که در آینده نزدیک امکان چنین برخوردی بسیار ناچیز است زیرا مسکو و واشنگتن هر دو برای جلوگیری از جنبش‌های انقلابی در حفظ شرایط هژمونیستی سالمت‌آمیز دستفروخته و بهر حال بخاطر امکان حل شدن کامل در سوسیال دموکراسی موانع زیادی برای احزاب کمونیست اروپائی در راه این موضعگیری وجود خواهد داشت.

آنچه بالاتر از هر چیز دیگر موجب هراس و وحشت کرملین می‌شود انتقاد طنی کمونیسم اروپائی از شرایط اختلافی در اتحاد شوروی و در کشورهای اروپای شرقی است که در سال‌های اخیر به تقویت مبارزات ضد بورژوازی در میان روشنفکران و کارگران منجر گشته و فضای بیشتری را برای شکل‌گیری گرایش‌های وسیع ضد حلقان باز کرده است. رشد چشمگیر "بیان ۷۷" به عنوان جبهه واحدی برای مبارزه برای حقوق در کمونواکسی بیانگر این تأثیر است. کرملین بهیچوجه نمی‌تواند انتقادات "احزاب برادر" را مانند بیانیه‌های کارتر به عنوان دسیسه‌های امپریالیستی رد کند. موضعگیری طنی علیه این احزاب و طرف آنان از جنبش جهانی کمونیستی نیز برای کرملین بسیار گران تمام خواهد شد. احزاب توده‌ای کمونیست اروپائی هنوز نقش مهمی در سیاست خارجی کرملین ایفا می‌کنند و از دست رفتن آنها بحکم تضعیف مسکو در مقابل امپریالیسم خواهد بود. افزون بر این انشعاب دیگری در نظام استالینیزم پس از انشعابات تیتو-استالین و مائو-خروشچف، نه تنها اعتبار بورژوازی شوروی را در جنبش جهانی کارگری بشدت کاهش می‌دهد بلکه موقعیت آنها در مقابل مبارزات ضد بورژوازی و در مقابل بورژوازی‌های کشورهای اروپائی شرقی و چین نیز بسیار ضعیف می‌کند.

ازینرو کرملین ترجیح می‌دهد با انتقاد از تجدید نظرگرائی‌ها احزاب کمونیست اروپائی و با مانور ایجاد افتراق در درون آنها از یک سو تأثیر انتقادات شان را در کشورهای بلوک شرق به حداقل ممکن کاهش دهد و از سوی دیگر رابطه‌ای کج‌دار و مریز با آنها حفظ کند. این رابطه انتقادی و در عین سالمت‌آمیز برای احزاب کمونیست اروپائی نیز قابل قبول و منطبق با منافع سیاسی آنهاست.

۵

پیروزی‌های انتخاباتی احزاب توده‌ای کمونیست که امکان ورود آنها را در حکومت‌های بورژوازی هر روز بیشتر می‌کند نگرانی عمیقی را در محافل امپریالیستی ایجاد کرده است ولی ترس و وحشت بورژوازی بهیچوجه ناشی از سیاست‌های این احزاب نیست. زیرا استراتژی سازش طبقاتی کمونیسم بورژوازی (همانند سوسیال دموکراسی) از طریق تقویت توهمات بورژوازی - دمکراتیک توده‌ها در شرایط تشدید تضاد های طبقاتی در عمل طبقه کارگر را در مقابل بورژوازی خلسع سلاح می‌کند. بطوریکه اگر اکثریت توده‌ها همچنان تحت نفوذ این استراتژی باقی بمانند شکست قطعی طبقه کارگر و پیروزی ارتجاع در شرایط بحران انقلابی کاملاً اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. اضطراب بورژوازی در درجه اول بخاطر فرآیند برخاست مبارزه طبقاتی در کشورهای سرمایه داری غرب است که پیروزی‌های پارلمانی احزاب توده‌ای کمونیست تنها یکی از نشانه‌های آن بشمار می‌رود. بورژوازی

از گسترش مبارزات انقلابی طبقه کارگر که بسرعت می‌تواند از کنترل احزاب رفرمیست (سوسیال دمکرات یا کمونیست اروپائی) خارج شود واهمه دارد.

همزمان با برخاست مبارزه طبقاتی، تضاد های درونی کمونیسم اروپائی بحران عمیقی را در احزاب کمونیست بوجود می‌آورد. از یکسو این احزاب که خود را مخالف حلقان در شوروی و کشورهای اروپای شرقی و طرفدار نظام چند حزبی در اروپای غربی اعلام می‌کنند تحت فشار شدیدی از جانب اعضای خود برای رعایت دموکراسی در حزب و در اتحادیه‌ها و سازمان‌های توده‌ای وابسته به حزب قرار می‌گیرند. ولی از سوی دیگر باز کردن فضای دمکراتیک در شرایط اوج گیری مبارزات طبقاتی در تضاد با سیاست‌های سازشکارانه رهبری این احزاب است و به پیدایش گرایش‌های نیرومندی علیه رهبری منتهی می‌شود. بدین ترتیب بحران استالینیزم خود را در داخل احزاب توده‌ای کمونیست نیز بنمایش می‌گذارد. با تشدید بحران اقتصادی سرمایه داری و با گسترش حملات بورژوازی طبقه کارگر، ماهیت واقعی استراتژی کمونیسم بورژوازی بیشتر روشن می‌شود و بحران رونی احزاب کمونیست نیز تعقیق می‌یابد. از درون این بحران گرایش‌های در جهت سوسیال دموکراسی از احزاب کمونیست انشعاب خواهند کرد و گرایش‌های نیز در جهت بریدن از سیاست سازش طبقاتی پیش خواهند رفت.

۶

تشدید بحران استالینیزم و پیدایش کمونیسم اروپائی گم‌مایان - گمراخته مبارزه طبقاتی در سطح جهانی است امکانات فراوانی را جهت بداخله مارکسیست‌های انقلابی در احزاب توده‌ای کمونیست برای جلب مبارزترین اقشار این احزاب به طرف برنامه انقلابی مارکسیستی بوجود می‌آورد. برخلاف دوران قبل که بخاطر تسلط مطلق استالینیزم و سوسیال دموکراسی بر جنبش کارگری نیروهای مارکسیست انقلابی بسیار ضعیف و منزوی بودند، امروزه بدلیل رشد مبارزه طبقاتی این نیروها از انزوای سابق خود بیرون آمده، و از نفوذ و وزنه قابل ملاحظه‌ای در جنبش‌های توده‌ای برخوردارند. انتقاد آنان از مواضع کمونیسم اروپائی شامل نکات زیر می‌شود:

الف- در مقابل تجدید نظرگرائی کمونیسم اروپائی در مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا، در تئوری مارکسیستی دولت و در لنینیسم، مارکسیست‌های انقلابی از مواضع کلاسیک مارکسیستی در مورد این مسائل که توسط همه تجارب مبارزه طبقاتی به اثبات رسیده است دفاع می‌کنند.

ب- در مقابل سیاست سازش طبقاتی کمونیسم اروپائی مارکسیست‌های انقلابی با رد "جبهه خلق" و همه استراتژی‌های رفرمیستی، بر جبهه واحد پرولتری علیه بورژوازی و بر برنامه استراتژی مستقل طبقه کارگر جهت کسب قدرت، انهدام دستگاه دولتی بورژوازی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا تأکید می‌کنند.

ج- در مقابل انتقادات محدود کمونیسم اروپائی از شرایط حلقان در کشورهای کارگری بورژوازی شده، مارکسیست‌های انقلابی لزوم انتقال قدرت به شوراهای دمکراتیک کارگران و زحمتکشان و برقراری کلیه حقوق دمکراتیک - و از جمله حق تشکیل احزاب سیاسی - و اعاده حیثیت از رهبران حزب بلشویک و از همه قربانیان ترور استالینیزم را مطرح می‌کنند.

د- در مقابل طلی‌گرائی احزاب کمونیست اروپائی، تئوری سوسیالیسم در یک کشور و سیاست هژمونیستی سالمت‌آمیز، مارکسیست‌های انقلابی بنا به سنت انقلابی مارکس و لنین و تروتسکی بر واقعیت عینی انقلاب جهانی و لزوم ساختن بین‌الملل چهارم بنانه‌ای - رهنوی آن تأکید می‌کنند.

ج - مرتضوی □